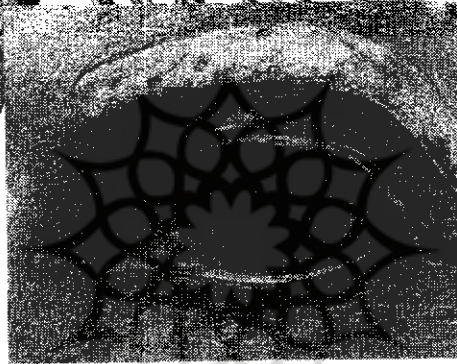


یک سو نگری

و یکسان نگری عرفان



دکتر نصرت الله فروهر



چکیده

شعار عارفان یکسان دیدن همه‌ی مردم است و گویند: همه‌ی ادیان وحی و الهام یک خداست؛ و همه‌ی پیامبران پیام آور یک حقیقت هستند و در تأیید نظر خود به نص: لا نفرق بین احد من رسله استناد می‌کنند.

چنان که ابوسعید ابی‌الخیر گفت: تصوف دو چیز است: یک سو نگریستن و یکسان دیدن. و نیز گفت: به عدد هر ذره از موجودات راهی است به سوی حق. (اسرار التوحید، صص ۹۸ و ۳۲۰) پس راه وصول به حق بر هیچ کس بسته نیست؛ لذا هیچ کس را حقیر نمی‌شمرند و همه را با حسن ظن می‌نگرند و می‌کوشند مردم را با تعالیم خود به دارا بودن سجایای اخلاقی شایسته و نیک و گذشت و تسامح ره‌نمون گردند. اینان برای رعایت حال مردم، رویاروی فرمان‌روایان قرار گرفته و با پند و اندرز و ادارشان ساخته‌اند تا از ظلم و تبعیض دست بردارند؛ تا جایی که گفته‌اند: صدای خلق صدای خداست؛ و یا ابوسعید گفت: هر چه خلق را نشاید، خدای را نشاید؛ و هر چه خدای را نشاید، خلق را نشاید.

با این دیدگاه است که به «توحید اخص» یا «وحدت وجود در موجود» می‌رسند و یک سو نگری آنان حاصل این دیدگاه آن‌هاست.

نویسنده: دکتر نصرت‌الله فروهر در سال ۱۳۱۹ در ارومیه متولد شد. دکترای زبان و ادبیات خود را از دانشگاه تهران گرفت و به تدریس و تألیف و تحقیق در آموزش و پرورش پرداخت و هم‌اکنون در دانشگاه آزاد اسلامی مشغول است. از وی کتاب‌های پرده‌نشین خیال، گستره‌ی خیال، منشآت میدی، داستان پیامبران در دیوان سنایی، ملامتیه و صوفیه و نیز چندین مقاله به چاپ رسیده است.

کلید واژه‌ها: تصوف، عرفان، ابوسعید

ابوالخیر، توحید اخص، وحی، الهام،

مردم‌سالاری، انسان محوری، عبدالله

مبارک، ابوالفضل سرخسی، تذکرة الاولیا،

بایزید بسطامی، توحید، غزالی، سلطان

سنجر، وحدت وجود، کثرت وجود، ملاصدرا،

اسفار، انسان صغیر، انسان کبیر، قاهر

مجموع، غیب هویت، غیب الغیوب، مثنوی،

شیخ محمود شبستری، تسامح، فلوپین،

امیرالمؤمنین علی(ع)، فرهنگ اسلامی،

ابن سینا، حلاج، محیی‌الدین عربی، خط سوم.

یکسان‌نگری عرفان و مردم سالاری (انسان محوری)

شعار عارفان یکسان دیدن همه‌ی مردم است؛ زیرا گویند: «همه‌ی ادیان وحی و الهام یک خداست و همه‌ی پیامبران در نظر آنان یک حقیقت‌اند که در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون ظاهر شده‌اند و رسالت آن‌ها آشتی دادن مردم عادی با یک دیگر است.»

لا تفرق بین احد من رسله/ بقره، آیه ۲۸۵
ابوالفضل سرخسی گفت: «ای فرزندان، صدویست و چهار هزار پیامبر آمدند و مقصودشان یک سخن بود؛ گفتند: «با خلق بگویند که: الله یکی است. او را شناسید و او را یابید.»

تذکره‌الاولیا، ۸۰۲
اذا كانت الضمائر مؤتلفة لم یضرها أن تكون الدیار مختلفة: چون دل‌ها با هم یکی باشند، اختلاف جایگاه‌ها زیانی ندارد.
ابوسعید گفت: «خدایت آزاد آفرید؛ آزاد باش.»

و نیز گفت: «بنده‌ی آنی که در بند آنی.»
اسرارالتوحید، ۷۹
- بایزید گفت: «مردی پیشم آمد و پرسید: کجا می‌روی؟ گفتم به حج. گفت: چه داری؟ گفتم: دو بیست درم. گفت: به من ده و هفت بار گرد من بگرد، که حج تو این است. چنان کردم و باز گشتم.»

تذکره‌الاولیا، ۱۱۹
- مردی پیش عبدالله مبارک (متوفی ۱۸۱ هـ. ق) گفت: «جهودی به دست من مسلمان شد، و من زنار او بریدم.» عبدالله گفت: «زنار او بریدی، به زنار خود چه کردی؟»

اسرارالتوحید، ۲۶۹
ابوسعید ابی‌الخیر گفت: «تصوف دو چیز است: یک سو نگرستن و یکسان دیدن.»

اسرارالتوحید، ۹۸

و گفت: «به عدد هر ذره از موجودات راهی است به حق.»^۱

همان، ۳۲۰
پس راه وصول به حق بر هیچ کس بسته نیست؛ لذا هیچ کس را حقیر نمی‌شمرند و خود را ناتوان‌ترین مردم می‌شمارند و از این وحشت دارند که مبادا عجب و خودبینی، آنان را از حقیقت دور کند؛ بدان سبب می‌کوشند تا آن حس غرور و خودبینی را - که در ذات انسان نهفته است - مهار کنند.

در بررسی هر پدیده‌ای باید به جنبه‌های سودمندی آن در جامعه و مردم توجه شود؛ لذا تصوف و عرفان نیز از این مقوله نمی‌تواند دور باشد. چون بحث در موضوعاتی که در زندگی مردم نتواند سودمند و مؤثر باشد، بی‌فایده خواهد بود، به همین دلیل دانشوران از زمان پدید آمدن این مسلک در فرهنگ اسلامی - ایرانی آن را مورد توجه قرار داده‌اند.

اگرچه نمی‌توان انکار کرد که در سیر تاریخی خود نشیب و فرازی‌هایی داشته و پاره‌ای از ناراستی‌ها و کاستی‌ها موجب دراز شدن زبان انتقاد شده است. در زیر جنبه‌هایی سودمند - که در روش و بینش صوفیان می‌توان دید - از نظر می‌گذرد: یک‌سونگری به همه‌ی مذاهب و یکسان‌بینی همه‌ی مردم موجب آن می‌شود که عارفان با حسن‌نیت به همه توجه کنند و با تعالیم خود مردم را به داشتن سجایای اخلاقی نیک و گذشت و تسامح و نیک‌بینی ره‌نمون باشند؛ لذا با این نظرگاه است که اگر جسم نازیبا و ناپاک بینند، خم به ابرو نمی‌آورند؛ چون باطن مردم را هیچ کس بهتر از خدا نمی‌شناسد و راز آن را نمی‌داند. از این لحاظ است که همه را با حسن‌ظن می‌نگرند و پاک و اهل رحمت می‌شمارند و مردم را نیز از ظواهر بینی و قشری‌گری و ریاکاری منع می‌کنند و بر این باور هستند که انسان ذاتاً بد و شرور و تبه‌کار نیست و بدی و تبه‌کاری به دلیل عامل‌های اجتماعی و

سیاسی و اقلیمی و اخلاقی در مردم بروز می‌کند، باید آن عامل‌ها را شناخت و در رفع و از بین بردنشان کوشید؛ و در نظر عارفان بزرگ‌ترین عیب آدمی زاد این است که دیگران را آلوده و عینناک بینند؛ چون بر این نظر هستند که علم عالم و عارف به همه چیز، به ویژه شناخت احوال درونی مردم، نسبی و ناقص است و اگر نیک و بدی از مردم در نظر آید، حقیقی نیست بلکه انتزاعی است و نیک دیدن مردم از نیک بودن، و بد دیدن از بد بودن فرد ناشی می‌شود؛ پس هر وقت کسی در نظر بد جلوه کند، باید در اصلاح خود کوشید و دیده‌ها را از آفت‌هایی که مولد بدبینی است، زدود و پاک کرد. حاصل این نیک‌بینی و یک‌سو‌نگری آن بود که همواره مردم را به هم‌کاری و تعاون و یاری دیگران فرا می‌خواندند و با همه به صلح و صفا و آشتی می‌زیستند و پیش از توجه به دیانت و مذهب، دنبال انسان و انسانیت می‌گشتند؛ توانگران و فرمان‌روایان را از عذاب آخرت و خشم خدا می‌ترسانیدند و آنان را به بخشش و عفو و عفو می‌داشتند. غزالی در نامه‌ای به سلطان سنجر نوشت: «بر مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند، و غلّه به سرما و بی‌آبی تباه شده، و هر روستایی را هیچ نمائنده مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه، و اگر رضا دهد که پوستین از پشت باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری شوند، باری رضا مده که پوستشان باز کنند. و بدان که اگر از درویشان چیزی خواهند، همگان بگریزند و در میان کوه‌ها هلاک شوند، و این پوست باز کردن باشد... و ای پادشاه! امروز به حدی رسیده است که «عدل یک ساعت برابر عبادت صد سال است»^۱

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یک ساعته عمری که در او داد کند
حافظ
و ابوسعید ابی‌الخیر می‌گفت: «هرچه



همه‌ی هستی موجودی نیست. کلّ شیء هالک الا وجهه - قصص، ۸۸؛ و ندای «لمن الملک» هر لحظه در گوش جانشان طنین انداز است.

بر مبنای همین دیدگاه است که موضوع «وحدت وجود» محوریت فکری عارفان را شکل می‌بخشد که: در هستی جز یک وجود نیست. اما آن حقیقت محض منشأ کثرت‌های خیالی و وهمی گردیده است؛ و از این رو تلقی خود، یعنی «وحدت موجود در کثرت» را با واژه‌ی «توحید خاصی» یا «توحید اخصی» یاد کرده‌اند که می‌توان آن را «وحدت وجود در موجود» نامید؛ زیرا:

وحدت وجود به مفهوم آن است که وجود دارای انواع و افراد نیست. کثرت وجود: در مفهوم دارا بودن مراتب و درجات متفاوت در کمال و نقص و پیشی و پستی زمانی، در وجود است.

وحدت موجود: در عین توجه به کثرت به این مفهوم است که از لحاظ اصالت وجود، موجود حقیقی همان وجود است؛ پس وحدت وجود عین وحدت موجود است و کثرت آن کثرت موجود است که عرفا از این باور به نام «توحید اخص الخواص» یاد کرده‌اند.^۲

ملاصدرا در اسفار در بحثی با عنوان «وهم و تنبیه» می‌نویسد:

«گروهی از جاهلان منسوب به تصوف، از آن عالمانی که طریق عالمان عارف را تحصیل نکرده، به مقام عرفان نرسیده‌اند، به دلیل ناتوانی فکری و سستی اعتقاد، و سلطه‌ی وهم بر باطنشان، چنین گمان برده‌اند که ذات احدیت - که در زبان عارفان از آن به عنوان «غیب الغیوب» تعبیر کرده‌اند. به صورت مجرد دارای تحقق بالفعل نیست، بلکه متحقق همان عالم صورت است و قوای روحانی و حسی عالم صورت؛ و «اللّه» همان «ظاهر مجموع» است، نه حقیقتی غیر

آن؛ و آن عبارت از حقیقت انسان کبیر است و آن را «کتاب مبین» گویند و انسان صغیر نسخه‌ی مجملی از کتاب مبین و انسان کبیر است؛ ... عامل چنین باورهای جاهلانه در شأن بزرگان عرفان، حاصل اشتباه آنان در اطلاق‌های «وجود» است که گاهی وجود بر ذات حق اطلاق می‌شود و گاهی شامل «مطلق» و گاهی نیز به مفهوم عام «عقلی» مورد نظر است.^۱

عارفی که «اللّه» را چنین می‌داند، در واقع به حقیقت جهان خارج اعتقاد دارد و وحدت واقعی و حقیقت جهان خارج دارای ظاهر و مظاهری است که اگر کثرتی نیز باشد در ظاهر و مظاهر است؛ و نیز یک حقیقت محض و باطنی دارد که در آن حقیقت محض و وحدت کامل، خود از هرگونه کثرت منزّه است؛ و انسان صغیر نیز حواسی در ظاهر دارد (= من فروتر) که بدان وسیله با ظاهر عالم در تماس است که با تفرقه و کثرت سروکار دارد و یک حقیقت باطنی دارد (= من فراتر) که به وسیله‌ی آن با حقیقت جهان، وحدت می‌یابد.

نیز انسان با چشم باطن به شهود حقیقت نایل می‌شود. آنچه در سخنان عارفان درباره‌ی وهم و خیال بودن جهان مطرح می‌شود، همه در مقام مقایسه‌ی ظاهر و مظاهر جهان با آن حقیقت مطلق و واحد باطنی است.

نیست و ش باشد خیال اندر روان
تو جهانی بر خیالی بین روان

منشوی، ۷۴/۱

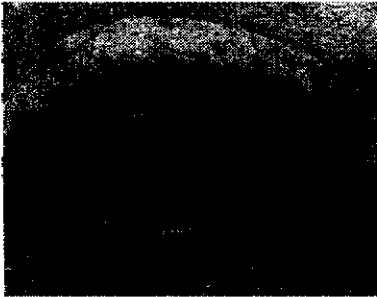
و اگر قرار باشد که از آن حقیقت مطلق و واحد، بر طبق قاعده‌ی عرفانی تعبیر شود، نتیجه این می‌شود که «همه چیز یکی است»؛ یعنی «همه چیز خداست» که همان یکسان نگری یا وحدت وجود یا یکسان بینی و یک سونگری را در خود نهفته دارد. شاهدی از شیخ محمود شبستری مؤید این نظر است:

خلق را نشاید، خدای را نشاید؛ و هر چه خدای را نشاید، خلق را نشاید.^۲

آنچه در نامه‌ی غزالی بیشتر جلوه می‌کند، مردم دوستی و نیک بینی و یکسان نگری است و با این نظر خود را در مقابل فرمان‌روایان قرار می‌دهند که از ستم و جور و بی‌عدالتی آنان نسبت به مردم کم کنند؛ و نیز اگر فرمان‌روایان از حال زیردستان بی‌خبرند، آنان را وادار به توجه به حال زیردستان کنند.

غزالی می‌گوید: «عرفا از حسیض مجاز به اوج حقیقت پرواز کرده و پس از استکمال خود، در این معراج درونی به عیان می‌بینند که در همه‌ی کون غیر از خدا دیاری نیست، و همه چیز جز «وجه» او، در معرض هلاک و نابودی است... و هر چیز در عالم هست، دارای دو وجه است: ۱- وجهی به سوی خود ۲- وجهی به سوی خدا.

در حالت اول و به لحاظ «وجهی به سوی خود» عدم است و به لحاظ حالت دوم موجود است؛ در نتیجه جز خدا و وجه او در



بلکه بی چون و چگونه و اعتلال

دفتر سوم، ۲-۱۳۴۱

هدف عارفان از این یکسان‌بینی و یک‌سونگری، احترام به انسان و انسانیت بود و بیش از همه چیز در جامعه به انسانیت توجه داشتند و انسان ساختن دیگران؛ و می‌گفتند: دین برای این است که مردم را با اخلاق انسانی خوش‌خوتر و نرم‌تر و مهربان‌تر و... بسازد و پیش از مسلمان شدن و مسیحی و یهودی و بودایی و زردشتی شدن باید فرد انسان باشد؛ لذا در جست‌وجوی انسان کامل بودند و آن را در انحصار هیچ دین و مذهبی نمی‌دانستند.

فلسفه‌ی عرفان، ۱۵۴

محمدبن منور گوید: «شیخ ما را پرسیدند که مردان خدا در مسجد باشند؟ گفت: در خرابات هم باشند»

ابن سینا که در نمط نهم به جنبه‌های اخلاقی عرفان پرداخته است می‌نویسد:

«عارف، خوش‌روی و خرم و خندان

است. از فروتنی، کوچک را چنان بزرگ

می‌دارد که بزرگ را، و با افراد گم‌نام چنان

به خوشی رفتار می‌کند که با افراد سرشناس؛

و چگونه خوش‌روی نباشد در حالی که او

شیفته‌ی حق است، و شیفته‌ی همه چیز، که

حق را در همه چیز می‌بیند؛ و چگونه همه را

برابر نداند، در حالی که او همه را همانند

می‌یابد؛ شایستگان شفقت و ترحم که

سرگرم باطل‌اند (به امور دنیایی مشغول‌اند).

او به دنبال تجسس و پرس‌وجو نیست،

و با دیدن منکری از سر خشم کاری نمی‌کند،

متصف به مجهولیت نیستند؛ زیرا جعل^۵ به وجود خارجی اشیاء تعلق می‌گیرد و تا وجود خارجی پیدا نکنند، مجعول نمی‌شوند؛ پس ماهیات و اعیان ثابت به لحاظ ثابت بودن مفهومی و قرار داشتن علمی، فاقد ثبوت خارجی و وجود عینی هستند. همین معنی را در حدیث مشهور: «ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره...» که همان ظهور ماهیات است - می‌توان یافت.

البته نباید از نظر دور داشت که این عقیده که عرفا درباره‌ی مراتب وجود و تنزّل نور الانوار تا مرتبه‌ی طبیعت در بحث‌های خود مطرح می‌کنند، همگی برگرفته و متأثر از عقاید فلوطنین است که در فرهنگ اسلامی با واژه‌های ویژه بیان می‌شود و خلاصه‌ی آن، این که: انسان موجود به وجود علمی در ذات حق تعالی، و انسان مجرد عقلی، و انسان برزخی، و انسان طبیعی همگی درجات مختلف یک حقیقت انسانی هستند.

مصباح الانس، مقدمه، ص ۵۳

ابوسعید ابی‌الخیر گفت:

«به عدد هر ذره از موجودات، راهی به سوی حق وجود دارد.»

اسرارالتوحید، ۳۲۰

از این دیدگاه است که راه وصول به حق بر هیچ‌کس بسته نیست.

مولوی گفت:

اختلاف خلق از نام او فتاد

چون به معنی رفت آرام او فتاد

از نظر گاه است، ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

دفتر سوم، ۱۲۵۸

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تا جنبینی کار خون‌آشامی است

دفتر سوم، ۱۲۹۷

ماهیانیم و تو دریای حیات

زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات

متصل نه منفصل نه ای کمال

جناب حضرت حق را «دوی» نیست در آن حضرت «من» و «ما» و «تویی» نیست «من» و «ما» و «تو» و «او» هست یک چیز که در «وحدت» نباشد، هیچ تمییز شود با وجه باقی غیر، هالک یکی گردد سلوک و سیر و سالک

گلشن راز، ۳۵

هنگامی که باور کسانی این باشد که «همه چیز یکی است» چنین کسانی به قیدهای دست و پاگیر بی‌توجه می‌شوند و همه را یکسان می‌بینند و در جهان بینی خود به یک چیز توجه می‌کنند و آن حقیقت واحد است، و همه‌ی تکثرات ظاهری را منبعت از او می‌دانند؛ لذا:

کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکی است

حرم و دیر یکی سبحة و زنار یکی است

نیکلسون خوب گفته است که: «همه‌ی

مردمی که مسلمان‌اند و با پیروان سایر ادیان

و مذاهب، به مدارا و تسامح و گذشت و

مهربانی می‌زیند، صوفی‌اند، اگرچه خود را

صوفی رسمی ندانسته‌اند و ارباب تذکرها

آنان را جز و صوفیان یاد نکرده‌اند.»

فلسفه‌ی عرفان، ۱۵۲

حتی در فرمایش مولا علی (ع) می‌توان

مواردی یافت که مؤید وحدت وجود و

یکسان‌بینی است «مع کل شیء لا بمقارنه و

غیر کل شیء لا بمزایلة».

نهج البلاغه، خطبه‌ی یکم

همراه و با همه چیز است بدون نزدیکی

با آن‌ها؛ و بیرون و غیر از اشیاء است بدون

زایل شدن و جدایی از آن‌ها. گفتاری

درباره‌ی تنزّل ذات حق در فلسفه مورد نظر

است در تأیید این نکته که عارف با عنایتی که

به آن نظرات فلسفی - عرفانی پیدا می‌کند، به

یک‌سونگریستن و یکسان دیدن، علم پیدا

می‌کند و باورمند می‌شود و آن چنین است:

ماهیت عالم هستی و اشیاء - از آن لحاظ

که صورت‌های علمی حضرت حق‌اند -

بلکه با دل سوزی برخوردار می‌کند؛ زیرا که از سر قدر آگاه است؛ هر گاه که امر به معروف کند، با مدارا و خیرخواهی خواهد کرد، نه با درشتی و خشم و تحقیر.

عارف شجاع است، و چرا شجاع نباشد، او که از مرگ هراسی ندارد. کریم و بخشنده است و چرا نباشد؟ او که به باطل دل بستگی ندارد. او خطابخش است و چرا نباشد، در حالی که نفس او بزرگ‌تر از آن است که با مشاهده‌ی خطا و لغزش بشری، تحت تأثیر قرار گیرد و بد رفتاری کند. او کینه‌ها را از یاد می‌برد و از کارهای خلاف دیگران نیز آزرده نمی‌شود، و چرا چنین نباشد؟

که سراپای هستی او سرگرم حق است.

فلسفه‌ی عرفان، ۴۸۴

عارف بر اساس اعتقادات خویش هرگز دچار تنگ‌نظری نیست؛ زیرا همه‌ی جهان را جلوه‌گاه معشوق می‌داند.

جلوه‌گاه رخ او دیده‌ی من تنها نیست

ماه و خورشید هم این آینه می‌گردانند

گر به سرچشمه‌ی خورشید برد بوی تو یاد

عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند

حافظ

از نظر گاه بلندنگرانه و تعالی‌نگر عارف، جهان جلوه‌ی حق است و او حق را در همه چیز می‌بیند و چون شیفته و عاشق حق است، لذا به همه‌ی مظاهر حق عشق می‌ورزد. روی داد شهادت و سخنان حلاج به روز مرگ، با یکسان‌بینی وی شایسته‌ی تأمل است:

«چون به زیر طاقش بردند به باب الطاق، پای بر نردبان نهاد. گفتند: حال چیست؟ گفت: معراج مردان سر دار است... دست بر آورد و روی در قبله‌ی مناجات کرد، و خواست آن‌چه خواست، پس بر سر دار شد. جماعت مریدان گفتند: چه گویی در ما که مریدیم و آن‌ها که منکران‌اند و تو را سنگ

خواهند زد؟ گفت: ایشان را دو ثواب است، و شما را یکی. از آن که شما را به من حسن‌الظنی بیش نیست، و ایشان از قوت توحید به صلابت شریعت می‌جنبند، و توحید در شرع اصل بود و حسن‌الظن فرع... پس خواستند زبانش ببرند. گفت: چندانی صبر کن تا سخنی بگویم. روی سوی آسمان کرد و گفت: «الهی بر این رنج که از بهر تو می‌دارند، محروم‌شان مگردان، و از این دوستشان بی‌نصیب مکن.»

تذکره‌الاولیا، ۱۳۷۲

عارف کامل پس از رسیدن به کمال و حصول بصیرت به این حقیقت پی می‌برد که «لیس فی الدار غیره دیار»؛ لذا به پدیده‌های جهان هستی عشق می‌ورزد که «همه‌ی عالم از اوست»؛ و این دیدگاه او را تا جایی می‌رساند که با گستاخی فریاد می‌زند که نه از اوست بلکه «او» است؛ زیرا پدیده‌های عالم هستی آینه و سایه و از مظاهر او هستند و شمس مغربی با این دیدگاه غزل زیر را پرداخته است:

من که در صورت خویان همه «او» می‌بینم

تو مپندار که من روی نکو می‌بینم

نیست در دیده‌ی من هیچ، مقابل همه اوست

توقفا می‌نگری، من همه رو می‌بینم

هر کجا می‌نگرد دیده، بدو می‌نگرد

هر چه می‌بینم از او، جمله بدو می‌بینم

تو به یک سوش نظر می‌کنی و من همه سو

تو زیک سو و منش از همه سو می‌بینم

می‌باقی است که بی‌جام و سبو می‌نوشم

عکس ساقی ست که در جام و سبو می‌بینم

گاه با جمله و گه جمله از او می‌دانم

گاه «او» جمله و گه جمله در «او» می‌بینم

این مظهر «انسان» هر چه کامل‌تر و تمام‌تر

جلوه‌های حق را در خود متجلی کند، بیشتر

مورد توجه و علاقه‌ی عارف واقع می‌شود و

چون از دیدگاه عرفا، انسان و به ویژه «انسان

کامل» مظهر کامل اسما و صفات خدایی

است، لذا تسلیم عاشقانه و عشق به وی قهری خواهد بود.

انسان کامل کسی است که بسیاری از تعلقات و قیود را از خود دور کند و آینه‌ی تمام‌نمای معشوق حقیقی شده، در واقع «لا هوت» بدون شائبه و زحمت حلول، در «ناسوت» تجلی کرده است و ظاهر و مظهر با وحدتی که ادراک آن در حد و ظرف عقل و اندیشه ممکن نیست، نمایان شده است: سخن پیامبر (ص) مورد استناد بسیاری از عارفان است و از این حدیث که «من رأی فقد رأی الحق» استفاده کرده به یکسان‌بینی خود دلیل آورده‌اند؛ چون انسان «خليفة الله» است.

مولوی می‌گوید:

چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای

گرد کعبه‌ی صدق پر گردیده‌ای

خدمت من، طاعت و حمد خداست

تا نپنداری که حق از من جداست

چشم، نیکو باز کن در من نگر

تا ببینی نور حق، اندر بشر

تن شناسان، زود ما را گم کنند

آب نوشان، ترک مشک و خم کنند

جان شناسان از عده‌ها فارغند

غرقه‌ی دریای بی‌چونند و چند

جان شو و از راه «جان» جان را شناس

یار «بینش» شو، نه فرزند «قیاس»

مثنوی، ج ۲، ۵۲-۲۲۴۷

محبی‌الدین عربی، از شخصیت‌های

بزرگ تصوف و عرفان است که در عرفان

اسلامی از «انسان کامل» سخن گفته و به

استناد حدیث «ان الله خلق آدم علی صورته»

انسان را عالم اصغر و روح عالم اکبر و اکمل

موجودات و خلیفه‌الله گفته است و آن مظهر

را صورت کامل حضرت حق و آینه‌ی جامع

صفات الهی نامیده است.

فتوحات، ج ۳، ص ۲۸۱

لذا سالکان راه عرفان و معرفت حق نه با



واگذاری و استقلال به آنان همت می‌گمارد. او هر بند اسارت بار را میان خود و آنان می‌گسلد، هر چند هم که به ظاهر، این بند گسستن و پیوندشکستن، گسستن و فروشکستن پیوند عاطفه و مهر باشد. فرد ناپخته تا رسیدن به حال پختگی و خودیاری ناگزیر از ره‌نمونی و پیروی از شیخ کامل است.

انسان کامل، استعمارگر نیست، رهایی بخش است.

خط سوم، ۶۰۹
انسان کامل اندیشمند و روشن بین است و با داشتن درک شهودی از همه‌ی پدیده‌های جهان، درکی والا دارد و با زمان آگاهی خویش به هر سه بعد زمان - گذشته و حال و آینده - با تناسب و تعادل می‌نگرد و گذشته را به بررسی می‌گیرد تا از لغزش‌های حال و آینده مصون باشد و به طرح‌ریزی بهتر آینده بپردازد.

او بر کیفیت و کمیت غم‌ها و شادی‌های خویش آگاه است و با این آگاهی بر خویش «مغرور» نیست ولی دارای «عزت نفس» است و می‌داند که کیست؟ و چیست؟ چه می‌خواهد؟ و چگونه و چرا می‌خواهد؟ و

اندیشه، بلکه از راه مشاهده به انسان می‌نگرند و او را مظهر حق تعالی می‌بینند. دکتر صاحب‌الزمانی در کتاب «خط سوم» از ابعاد شخصیت انسان کامل به نحو شایسته سخن رانده، او را با ویژگی‌های زیر - که نظرگاه «شمس تبریزی» است - معرفی می‌کند:

اندیشمندی - بینشمندی - زمان آگاهی - خودآگاهی - خویشتن داری - خودیاری و خودمختاری - مردم خواهی (احساس مسؤولیت اجتماعی) - فداکاری - رهاسازی و استقلال بخشی - فروتنی و گردن‌کشی - پرهیز از پیش‌داوری - عشق و آرمان - اصالت و خلاقیت - استقامت و پایداری

ویژگی‌های بالا چهارده صفت انسان کامل است و عارفان همواره می‌خواهند که از انسان‌ها، انسان کامل تربیت کنند تا جامعه‌ای آرمانی فراهم کنند.

در بخش رهاسازی شاید همین نظر نهفته باشد.

«انسان کامل، نه با لطف و نه با قهر - نمی‌خواهد از انسان‌ها برده و پیرو برای خویشتن فرو سازد، او انسان‌ها را به خاطر خود آن‌ها می‌خواهد، آن‌ها را می‌پرورد، لیکن به هنگام نیز، به تفویض و اختیار، و

محدودیت‌های او چیست. خودآگاهی او شامل: درون آگاهی و برون آگاهی است. با درون آگاهی هر لحظه به خودسنجی می‌پردازد و با برون آگاهی بر نفس خود و جامعه آگاه است و سخن گفتن و خاموشی، مهر و خشم او به هنگام است، زیرا از غنای روح و عزت نفس و شناخت زمان، همه‌ی کارهای او از روی تعادل و مصلحت دیگران و جامعه‌ی خود است (خط سوم؛ ۵۹۰ نقل به مفهوم) و شمس تبریزی از این حالت سخن می‌گوید:

بعضی کاتب وحی‌اند، و بعضی محل وحی‌اند. جهد کن تا هر دو باشی، هم محل وحی باشی، هم کاتب وحی، خود باشی.

زیر نویس.....

۱. مبانی عرفان و احوال عارفان، حلبی، علی اصغر، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷، ص ۷۵
۲. اسرارالتوحید، ص ۵۹
۳. فلسفه‌ی عرفان، یثربی، یحیی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴
۴. اسفار، ج ۲، صص ۶-۲۴۵، به نقل از فلسفه‌ی عرفان، ص ۱۲۵.
۵. جعل از نظر کلامی عبارت است از افاضه‌ی اشرافیه جاعل نسبت به مجهول که با این افاضه ماهیات حصول خارجی پیدا می‌کنند.
۶. اسرارالتوحید، ۹۵

کتاب‌نامه.....

۱. فلسفه‌ی عرفان، یثربی، یحیی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۲. مثنوی معنوی، به کوشش سروش، عبدالکریم، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۳. گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، انتشارات طهوری، تهران.
۴. معجم‌المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، به کوشش سید محمد کاظم محمدی، چاپ دوم، دفتر نشر، ۱۳۶۹.
۵. مصباح‌الانس، فناوی، حمزه، به کوشش و ترجمه خواجه‌ی، محمد، مولی، ۱۳۷۴.
۶. اسرارالتوحید (منتخب)، به کوشش بهمنیار، احمد، چاپ تهران، ۱۳۲۰ و اسرارالتوحید، به کوشش صفا، ذبیح‌الله، امیر کبیر، ۱۳۵۴.
۷. تذکره‌الاولیا، عطار نیشابوری، به کوشش محمد استعلامی، انتشارات زوآر، چاپ هفتم، ۱۳۷۲.
۸. دیوان حافظ شیرازی، به کوشش جریزه‌دار، عبدالکریم انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
۹. فتوحات مکیه، ابن عربی، محیی‌الدین، دارصادر، بیروت، لبنان، بدون تاریخ.
۱۰. خط سوم، صاحب‌الزمانی، ناصرالدین، عطایی، تهران ۱۳۵۱.